



13 تصویر از شخصیت امام علی(ع) به روایت یک مسیحی

جرج جرداق مسیحی در وصف علی(ع) می گوید: «ای دنیا! چه می شد که همه توان خود را گرد می آوردی و در هر روزگاری «علی» ای با آن قلب و زبان و امتیازاتش عنایت می کردی!»

جرج جرداق مسیحی در وصف علی(ع) می گوید: «ای دنیا! چه می شد که همه توان خود را گرد می آوردی و در هر روزگاری «علی» ای با آن قلب و زبان و امتیازاتش عنایت می کردی!»

جرج جرداق، نویسنده، شاعر و نمایشنامه نویس مسیحی لبنانی است که پدر و مادرش به حضرت علی (ع) بسیار ارادت داشتند و بر سردر خانه خود، سنگی را نصب کرده بودند که روی آن جمله لا فتی الا علی، لا سیف الا ذوالفقار حک شده بود. جرج جرداق در وصف حضرت علی(ع) می گوید: "ای روزگار کاش می توانستی همه قدرت هایت را، و ای طبیعت، کاش می توانستی همه استعداد هایت را در خلق یک انسان بزرگ، نبوغ بزرگ و قهرمان بزرگ جمع می کردی و یک بار دیگر به جهان ما یک علی دیگر می دادی".

او با نوشتن کتابی درباره امام علی (ع) بین شیعیان شناخته شده است. کتاب «الامام علی صوت العدالة الانسانیة» مشهورترین کتاب اوست که در ۵ جلد با عناوین «علی و حقوق بشر»، «علی و انقلاب فرانسه»، «علی و سقراط»، «علی و دوران زندگانی اش» و «علی و قومیت عربی» به زبان فارسی منتشر شده است.

20 نکته از سخنان جرداق در کتاب «امام علی صدای عدالت انسانی» را در آن به توصیف شخصیت و بزرگی حضرت علی (که درود خدا بر او باد) برای وجدان های بیدار انسانی پرداخته است، به انتخاب خبرآنلاین در ادامه می خوانید.

شباهت سقراط و علی

* گرچه شرایط، مناسبت ها و روزگار، بین علی و سقراط فاصله افکنده است، اما دو افق کامل در فرزندان آدم و حوا آن دو را گرد آورده است. آنان کسانی هستند که کاری انجام نداده اند مگر آن که محصول آن کار، نمایی از انسان بزرگ و برتر در همان جهان است؛ و سخنی نگفتند، مگر آن که از آن صدای وجدان انسان متحد با عدالت هستی و ارزش های زندگی را می شنویم.

علی و سقراط، هر دو بخش هایی از زندگی شان در شهری سپری شد که در آن اشراف، انحصار طلبان و قدرت خواهان و یاران و بهره وران بسیار بودند. روزگاری که میان حاکم و شهروندان، درگیری ها فراوان بود، معیارهای رفتار و اخلاق همگانی از راه راست خارج شده بود و دیکتاتوری همه چیز را به سود خود می خواست. هر دو پیش از آن، از راه ارتباط مستقیم با بزرگ مردان، تربیت نیکو یافته بودند. گویی سرنوشت می خواست هر دوی آنها در روزگار سرشار از جنگ های ناتمام رشد کنند. سقراط مبارزی آرام ناپذیر بود که دشمنش از او بیم داشت و از دست او به دیگران پناه می جست. علی نیز چنین بود.

سقراط در زندگی چیزهای سخت و خشن را بر می گزید و علی نیز چنین بود. داستان زهد و پارسایی این دو مرد در همه زندگی شان، معروف تر از آن است که دوباره مطرح شود. هر دو مسئولیت خرد و وجدان را در برابر آوارگان، زیان دیدگان، مستضعفان و گمراهان احساس می کردند و همه زندگی شان را در مسیر هدایت و از بین بردن ستم از زندگی مردم گذراندند تا شهید شدند. آن دو اگر می خواستند، می توانستند چنین موضعی را نگیرند و شربت شهادت را ننوشند.

شریک بودن در سختی های روزگار و فقر مردم

* مشهور است که علی برای خویش آجری بر آجری، خشتی بر خشتی، چوبی بر چوبی نهاد و از این که در قصری که در کوفه برای او مهیا بود، زندگی کند، سرباز زد تا محل زندگی اش از مسکن نیازمندان بسیاری که در بدبختی زندگی می کردند، برتر نباشد. این سخن علی است که از روش زندگی اش سرچشمه می گیرد: «آیا خویش را به اینکه مرا امیرالمومنین می نامید، قانع کنم و در سختی های روزگار شریکتان نباشم؟»

علی تصریح می کند که از غذای خوش گوار، لباس نرم و مسکن با رفاه ناخشنود نیست. اما از آن جهت از آن دوری می گزیند که اگر چنین کند، بین مردم نیازمندانی وجود دارند که از آن چه او از آن بهره مند می شود، بهره مند نمی شوند. این تصریح دلیل بر این است که نخستین علاقه وی گسترش امکانات زندگی برای مردم است و تا زمانی که بین مردم فردی وجود داشته باشد که با سیری آشنایی ندارد و انتظار قرص نانی را ندارد، بر رهبر این جماعت لازم است آن چه را آنان تحمل می کنند، تحمل کند و رنجی را که آنان می برند، بچشد؛ تا زمانی که سایه فقر از سر آنان کنار رفت، و آن گاه از سر او هم کنار برود؛ وگرنه چه مفهومی برای رهبری و ولایت می ماند؟ دشواری های روزگار در نگاه علی با سختی های فقر مساوی است.

دشنام ندادن حتی به دشمن

* در روزهای جنگ صفین می شنید که یارانش شامیان را به خاطر نیرنگ بازی و خدعه ورزی شان دشنام می دهند. به آنان گفت: «من از این که زشت گو باشید ناخشنودم. ولی اگر کارهای آنان را بازگویی کنید و چگونگی آن ها را بیان کنید، سخنانتان راست تر و در بیان غدر رساتر خواهد بود. به جای دشنام دادنشان، بگویید: «خداوندا! خون ما و آنان را حفظ کن. بین ما و آنان آشتی برقرار فرما. از گمراهی نجاتشان بده تا حق را از نادانی باز شناسند و از کسی که سخن از سر ستم و تجاوز می زند، دوری کنند.»

زامداری و حکومت از روی لیاقت

*در نگاه علی بن ابی طالب، زمامداری حقی نیست که خدا به بشری داده باشد و او و خویشان او هرگونه که می خواهند آن را به پیش ببرند؛ چنان که بعدها در حاکمیت امویان و عباسیان شد و چنان که در تاریخ قرون وسطی اروپا بود و آنان والی یا پادشاه را سایه خدا در زمین می شناختند و اراده زمامدار را همان اراده آفریننده آسمان می دانستند که در آن به شایسته ها نگاه نمی شود. بلکه زمامداری در نگاه علی از آن توده هاست، به هرکس که بخواهند می دهند و از هرکس که بخواهند می گیرند؛ به کارهای شایسته پاداش، و به ناشایست ها کیفر می دهند.

علی می گوید: «اگر تو را از روی توانمندی و عافیت، حاکم کردند و بر تو اتفاق نظر کردند، زمام کارهایشان را به دست بگیر و اگر اختلاف کردند، به حال خودشان رها کن» و نیز می گوید: «بنگرید، اگر نپذیرفتندتان نپذیرید و اگر قبولتان داشتند، همکاری کنید. هرکدام از حق و باطل را طرفدارانی است.»

محترم شمردن حقوق انسان و احترام به آزادی عقیده

* در نگاه علی، انسان بودن دلیل کافی است بر این که شخص محترم، محبوب و مورد توجه باشد و حقش محترم شمرده شود. در نامه اش به کارگزار خود در مصر می نویسد: «بر مردم چون درنده ای زیان آور نباش که خوردنشان را غنیمت بشماری، زیرا آنان دو گروه هستند: یا برادر دینی تو هستند یا در آفرینش هم نوع تو. آن گونه ای که دوست داری خداوند نظر عفو و گذشت خود را شامل تو کند، نظر عفو و گذشت خود را شامل آنان کن. از گذشت پشیمان مباش و به کیفردهی شادمان نشو.»

آزادی عقیده دینی، در قانون امام علی، حقی از حقوق انسانی است و از آن جا که آزادی تجزیه ناپذیر است، نمی شود انسان از سویی آزاد و از سوی دیگر در بند باشد. بنابراین مسلمان، برادر مسیحی است، چه بخواهد و چه نخواهد؛ زیرا انسان برادر انسان است، چه خوش و چه ناخوش داشته باشد. اگر قرب به فضیلت در قانون امام علی درباره آزادی، معیار اصلی نباشد و اگر آزادی شرافتمندانه حق مقدسی در نظر او نباشد، وی هرگز آنانی را که در راه مسیح گام می زنند، همچون کسانی که در راه محمد قدم بر می دارند، ستایش نمی کرد. بسیاری از مردم علی را دیدند که عمامه سبز خود را بر سر کرده است و در مسجد مدینه با تمام جدیت این سخنش را تکرار می کند که: «هرکس پیرو انجیل را بیازارد، مرا آزرده است.»

تنفر از جنگ و تلاش برای صلح و دوستی

* به این ناله دل علی گوش کنید: «ای انسان! چه چیز تو را با نابودی خویشتن مانوس ساخته است؟ آیا از خواب بیدار نمی شوی؟» در زندگی علی تنفر از تجاوز، جنگ افروزی و کشت و کشتار و ستایش یک رنگی، دوستی و برادری، در گفتار و کردارش دست به دست هم داده است. او به همکاری برای صلح و تلاش برای تحقق آن دستور می دهد، زیرا «در صلح، امنیت شهرها نهفته است» و به ناخشنود داشتن جنگ فرمان می دهد و خودش نیز جنگ را ناخوش می دارد، زیرا جنگ تجاوزگری است و «تجاوزگری بر بندگان زشت است» و در هر حال زیان، نتیجه حتمی این تجاوز است: «هرکس که دشمنی کاشت، زیان درو کرد» و چون نتیجه جنگ بدبختی برای همه آدمی زادگان است؛ برای پیروز و شکست خورده. گوش شنوا به دنیایت بسپار تا از انسانی آگاه شوی ...

* چرا گوش شنوا به دنیایت نمی سپاری تا از پدیده بزرگی آگاهی سازد که دنیا از افرادی چون او در بین نسل ها به ندرت سخن می گوید؟ چرا گوش دل و خرد به دنیایت نمی دهی که در ژرفای وجودت خبر از مردی آورده که داستان دریا دلی او را در وجدان خود دارد؟ دریادلی که چنان اوج گرفت که دنیا برایش خوار شد و زندگی کم ارزش؛ و پسران، خویشان؛ مال، قدرت و دیدن طلوع و غروب خورشید در دیده اش بی اهمیت شده است.

چرا از دنیا درباره اندیشه ای نپرسیده ای که برای انسان، روشی در حکمت به بار آورده است که از بهترین روش های روزگاران و از نتایج ارزشمند آنهاست؟ پیشینیان آن را به یادگار نهادند و فرزندان و نوادگان آن را به ارث بردند و گرد آن حلقه زدند. آیا خرد نیرومندی را می شناسی که از ده قرن و اندی پیش، این حقیقت بزرگ اجتماعی را بنیان نهاد و بر پندارهایی که هزاران ریشه دارد، خط بطلان کشید و اعلام کرد: «هیچ نیازمندی گرسنه نمی ماند مگر به خاطر آن چه برخورداری از آن بهره مند شده است.» و برای تثبیت این حقیقت چنین افزود: «هیچ گاه نعمتی انباشته ندیدم، جز آنکه در کنارش حق از دست رفته بود.» او به یکی از کارگزاران خود درباره احتکار، این بن مایه ی زیان اجتماعی چنین نوشت: «احتکار برای توده حاکمان راهی زیانمند و عملی ناشایست است؛ از احتکار پیش گیری کن.»

آیا بزرگی را می شناسی...

آیا بزرگی را می شناسی که خرد کارای او از قرن ده و اندی پیش، او را بر کشف راز درست انسانیت راهنمایی کند و با انسان ها پیوند ژرف داشته باشد؛ در حالی که حاکمان روزگار و پادشاهان زمانش جز در فضایی که انسان ها نردبان و ابزارشان باشند، برایشان ارزشی قائل نبودند؟

اگر رافائل یک زن کشاورز ایتالیایی را برای ترسیم تصویر مریم عذرا مادر مسیح برگزید تا هر آن چه را از مفهوم کرامت انسانی دوست داشت و در اراده اش بود، در آن چهره بنمایاند و تولستوی، ولتر و گوته در دستاوردهای فکری و اجتماعی خود، روح آن چه را رافائل در این چهره پردازی اش نهاده بود، به کار گرفتند. این بزرگ مرد، صدها سال پیش، از آن پیشی گرفته است؛ با همه تفاوت هایی که روزگار سخت او با شرایط مساعد اینان، و جامعه بسته او با جامعه های باز آنان داشت. او با پادشاهان، امیران، والیان و ثروتمندانی که راه ملت های ستمدیده و خوار شده را با بیهوده گرایی سد کرده بودند در ستیز بود.

با سوگند می گفت: «سوگند به خدا حق ستم دیده را از ستمگرش خواهم گرفت و ستم گر را افسار زده به جاده حق خواهم کشید، گرچه آن را خوش نداشته باشد.» آنگاه فریاد نجات بخشی را که گویای معرفت و آگاهی به حقیقت افشاگری افسار

گسیخته و غرق در پوچی و نیز واقعیت ملت گرسنه و بدبخت است، بر سر امیران هوس باز می کشید و با گزیده گویی که گویا فریاد تقدیر بود، می گفت: «زیردستانان بالا دست و بالادستانان زیردست خواهد شد و از این سخن هدفی جز اشاره صریح به محرومیت توده های مردم از نعمت ها و شیطان های شرارت و دیو های ستم و نیرنگی که در زیر لباس تیول داران، حاکمان و احتکارگران پنهان بودند نداشت..»

آیا درباره حاکمی پرسیده ای...

آیا درباره حاکمی پرسیده ای که خودش را از خوردن نان برحذر می داشت، از بیم اینکه در جاهای بسیاری شهروندانی بودند که شکم سیر نبودند، یا از پوشیدن لباس نرم دوری می گزید چون در بین ملت کسانی بودند که لباس زمخت می پوشیدند و از گرد آوردن درهمی پرهیز می کرد چون در بین مردم فقر و نیازمندی وجود داشت؛ و آن گاه برادش را به خاطر بی تحمل رنجی در پی به دست آوردن دیناری از مال مردم بود، مورد مواخذه قرار می داد و یاران و پیروان و والیان را به خاطر آنکه قرص نانی از سفره ثروتمندی می خوردند، مورد بازخواست قرار می داد. زیرا احتمال داشت که آن قرص نان رشوه باشد؛ و آن ها را تهدید می کرد و می ترساند و به یکی از زمامدارانش پیغام می فرستاد که به خدا سوگند خورده است که اگر وی به مال مردم به مقدار اندک یا زیاد خیانت ورزیده باشد، چنان بر او سخت خواهد گرفت که او را کم بهره، سنگین بار و ناتوان سازد.

او زمامدار دیگر را با این عبارت های زیبا، کوتاه و گویا مورد خطاب قرار می داد: «به من خبر رسیده است که زمین زیر پایت را لخت کردی و هر چه زیر پایت بود گرفته و خورده ای، اکنون گزارش حسابت را به من بفرست.» و فردی را که به حساب مستضعفان در پی ثروتمند شدن و رشوه گرفتن بود، می گوید: «از خدا پروا کن و اموال آن مردم را به خودشان باز گردان. اگر چنین نکنی و خداوند مرا بر تو مسلط سازد، درباره تو به درگاه الهی عذر خواهم داشت و با این شمشیرم که هر کسی را که با آن زده ام وارد جهنم شده است، تو را خواهم زد.»

آیا بین مردم فرمانروایی را می شناسی...

آیا بین مردم فرمانروایی را می شناسی که در روزگار خود، خودش گندم را آرد کند و از آن چه آرد کرد، نان خشکی فراهم آورد و آن را با زانویش بشکند و بخورد و یا کفش خودش را خود پینه بزند و چنان که گفتیم هرگز از مال دنیا چیزی برای خود جمع نکند؟ چون همه همت او در آن بود که حق مستضعفان، ستم دیدگان و فقیران را از بهره کشان و احتکارگران باز پس بگیرد و زندگی آنان را پاس بدارد تا با کرامت روزگار بگذرانند و در پی آن نباشد که خود شکم سیر، لباس پوشیده و خواب راحت داشته باشد؛ چرا که بین مردم «کسانی هستند که امید به قرص نانی ندارند» و «شکم هایی تهی و دل هایی انده بار وجود دارد.»

آیا در قلمرو عدالت بزرگ مردی را می شناسی...

آیا در قلمرو عدالت، بزرگ مردی را می شناسی که اگر همه ساکنان زمین علیه او باشند، او همچنان بر حق پای فشارد؟ و دشمنان او اگر کوه و دشت را انباشته کنند، باز هم بر باطل باشند؟ زیرا عدالت در وجود او مقوله اکتسابی نبود، گرچه بعداً در روش او به یک مذهب تبدیل شد، یک برنامه ریزی نبود که سیاست آن را تقریر کرده باشد، گرچه این نیز یکی از جنبه های مفهوم عدالت در نظر او بود، و یک راه نبود که او بخواهد برای دستیابی به صدارت، آگاهانه آن را بپیماید، گرچه او آن را پیمود و در نتیجه در دل خوبان جای گرفت. بلکه عدالت در ساختار وجودی او اصلی بود که با دیگر اصول وجودی اش متحد بود و سرشتی بود که نمی شد از آن در گذرد و علیه آن اقدام کند؛ گویی که این عدالت ماده ای بود که ساختار وجودی اش از آن برآمده بود و چون خونی در رگ ها و روحی در وجودش بود.

آیا فرمانروایی را می شناسی که از حرمت دشمن و دعوت به نیکی بگوید

آیا بین مردم فرمانروایی را می شناسی که همه ابزار ثروت و پادشاهی نزد او به گونه ای مهیا شده باشد که برای دیگران مهیا نمی شود، اما او همواره از همه آن ابزار و عوامل دوری کند و آنها را رها سازد؟ همه آرایه های شرافت نسب در او جمع باشد، اما او بگوید: «هیچ شرافتی چون فروتنی نیست» و دوستداران او، او را دوست بدارند و او بگوید: «هر کس مرا دوست می دارد برای خود از فقر لباسی بدوزد» و عده ای در دوستی او غلو کنند و او بگوید: «در مورد من دوستدار غالی، هلاک است» و آنگاه خویشان را مورد خطاب قرار داده و بگوید: «پروردگارا، آن چه نمی دانیم بر ما ببخش» عده ای او را در جایگاه خدایی نشانند، ولی او آنان را به سخت ترین شکل مجازات کرد. و عده ای او را ناخوش داشتند و او با آنان چون برادری خیرخواه برخورد کرد. آنان به وی بد گفتند و یاران او در برابر آنان به بدگویی پرداختند. اما او به یاران خود گفت: «دوست ندارم که بدگو باشید» با او به دشمنی برخاستند، بر او بد کردند و حرمت چیزی را در حق او پاس نداشتند و علیه او دست به پیکار زدند. امام او می گفت: «برادرت را با احسان و نیکویی سرزنش کن و با انعام به او، او را بازگردان» و «هرگز برادر تو در قطع پیوند قوی تر از تو در برقراری پیوند نباشد و در بدی کردن به تو، از تو بر نیکی کردن به او تواناتر نباشد» به او سفارش همراهی هرچند کوتاه مدت با پاره ای از گناهکاران به خاطر حفظ حاکمیت کردند. اما او گفت: «دوست تو کسی است که تو را نهی کند و دشمن تو کسی است که تو را گول بزند» و افزود: «راستگویی اگر چه بر تو زیان رساند، بر دروغگویی گرچه به تو سود دهد پیش دار»

تاریخ و حقیقت بر این صدای عدالت انسانی شهادت می دهند

کسانی که خوبی های او شامل حالشان شده بود با او جنگیدند. اما او خطاب به خویش می گفت: «تشکر نکردن کسی تو را از نیکی کردن باز ندارد.»

نزد او از نعمت های دنیایی سخن به میان آوردند. او به گوینده آن نگاهی کرد و گفت: «پسندیده ترین نعمت، خوش اخلاقی است.»

باردیگر نزد او آمدند و به او پیروزی به روش حاکمان را پیشنهاد کردند، اما او گفت: «آن کس که به وسیله گناه پیروز شده، پیروز

نیست و چیره به وسیله شر، شکست خورده است.»

او از بدی های دشمنانش آن قدر که دیگران نمی دانستند آگاه بود، اما از آنها چشم می پوشید و خاطرش را از آنها تهی می کرد و با خود زمزمه می کرد که: «شریف ترین رفتارهای شخص کریم، غفلت از چیزهایی است که از آنها خبر دارد». دشمنان و دوستان نادانش روزگار را چنان علیه او تجهیز کردند که در دل هر کسی می توانست موجب بد بینی به مردم شود، اما او همواره می گفت: «سخنی که از زبان کسی بیرون می آید، تا جایی که راهی برای حمل آن به نیکی پیدا می کنی، هرگز آن را به بدی حمل نکن.»

در نگاه تاریخ و حقیقت، تفاوتی ندارد، که تو این مرد بزرگ را بشناسی یا نشناسی، چون حقیقت و تارخ گواهی می دهند که وجدان شرف پدر شهیدان، علی بن ابی طالب، فریاد عدالت، انسانیت و شخصیت جاودان شرق است. ای دنیا! چه می شد که همه توان خود را گرد می آوردی و در هر روزگاری «علی» ای با آن قلب و زبان و امتیازاتش عنایت می کردی! «